

حسن فیاد

می سوئن سان (May Swenson) در ۲۸ ماه می سال ۱۹۱۳ از خانواده ای سوئندی در لوگان یوتا چشم به جهان گشود هرچند در خانواده اش پیوسته به زبان سوئندی صحبت می شد و انگلیسی به منزله زبان دوم او بود، دیری نگذشت که سوئن سان بر زبان انگلیسی تسلط یافت و شاعری خلاق و مبتکر شدمی سوئن سان در سال ۱۹۵۴ ۵۰ مجموعه شعر و یک کتاب ترجمه از اشعار توماس ترنستروم، شاعر سوئندی، به چاپ رساند. این مجموعه ها شامل اشعاری بود که سوئن سان تا آن زمان سروده بود سوئن سان در چهارم ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در اوشن ویو دلاور درگذشت.

موضوع شعرهای سوئن سان هر چند متعدد و گسترده است، با این حال، می توان گفت که شعرهای عاشقانه اش به اضافة اشعاری که در ستایش از طبیعت سروده است بر شهرت و محبوبیت او افزوده است. بسیاری از شعرهای سوئن سان نگاهی مشتاقانه و متفاوت به عشق و طبیعت دارد سوئن سان در برخی از اشعارش نیز به علم و بیوژه به فضا گرایش پیدا کرده است که بکلی با اشعار دیگر شناخته است. شاید هم به همین دلیل است که دو مجموعه اشعارش به نام «اشعار عاشقانه می سوئن سان» و «طبیعت: شعرهای کهنه و نو» مستقل و جداگانه انتشار یافته و بارها تجدید چاپ شده اند. با این حال، عشق، طبیعت، و جنسیت در اشعار سوئن سان مقوله های جداگانه ای نیست. چرا که ما همه جزئی از طبیعتیم و طبیعت ما را با نیروی جنسی مشترکی به هم می بینند. سوئن سان اغلب در شعرهایی موفق است که تصویرهای زیبا و حیاتی بخش طبیعت در آنها بازتاب یافته است. سوئن سان معتقد است که درک ما از شعر تنها به واژه ها ختم نمی شود. جلوه صوری شعر در چشم ما و اینکه شعر چگونه روی کاغذ شکل گرفته است به درگ موضع و صدای واژه ها نیز کمک می کند. مناظر و مکان ها از جنبه تزئینی خود فراتر می روند و به هیأت اطلس ها و نقشه هائی در می آیند که ما را به دنیای درون و برون رهنمون می شوند. عشق و تمنا از آدله و سیال در شعرهای سوئن سان می شکوفد به همانگونه که باران از ابرها بی اختیار می بارد و این رهانی بخش است. آنچه ما می بینیم و احساس می کنیم تنها باران نیست زیان هم هست؛ زیانی که گویا و پُر تحرک است. گفت و گوی زیر به وسیله فصلنامه نیویورک با سوئن سان انجام گرفته است که ترجمة بخشش هانی از آن را در اینجا می آوریم.

- شما چه زمانی شروع به نوشتن شعر کردید؟

سوئن سان: فکر می کنم سیزده ساله بودم که به نوشتن شعر پرداختم. پدرم یک میز کهنه و ماشین تحریر داشت و من دفتری داشتم که وقایع و خاطرات روزانه خود را در آن می نوشتیم. پس از آن هم تکالیف مدرسه را انجام می دادم. نوشتن یکی از وظایف مدرسه بود.

می سوئن سان؟

علم و هنر هردو در پی یافتن حقیقت اند!



عنوان می آید و نه در متن ذکر می شود. اما طوری به آن در شعر اشاره می شود که خواننده، بی آنکه نامش به او گفته شود، خودش از آن سر در می آورد. و این چیزی است که شعر معماهی را بوجود می آورد.

– پس این کتاب ها گزیده ای از این گونه شعرهایی است که سما آنها را گهگاه سروده اید بی آنکه پیوسته در این جهت خاص کار کرده باشید، این طور نیست؟

سوئن سان: بله. گرچه مدت هاست که از سروdon این اشعار می گذرد. اخیرین بار شعری بود که مجله نیویورک آن را چاپ کرد. شعری که درباره حشرات و پروانه های بود که بر اثر تصادف با شیشه جلو اتومبیلی که با سرعت از میان چمنزاری می گذشت، متلاشی شده بودند. من آن را نوعی نقاشی می نامم که روی شیشه جلو ماشین کشیده شده باشد. وقتی که ماشین توقف می کند همه این پروانه ها و حشراتی که این طوری مرده اند را می توانید ببینید. همچنان که شعر را می خوانید به تدریج در می یابید که صحبت از چیست.

اولین شعر معماهی را که منتشر کردم «در صبحگاه» نام داشت. درباره باریدن برف بود. این تنها شعری بود که مجله «نیویورکر» تا آن زمان خریداری کرده بود ولی این مجله اصرار داشت که من آن را «برف در صبحگاه» بنامم. این قضیه مرا خشنگی کرد چون موضوع آن آشکار می شد.

هیچ می دانید که امیلی دیکنسون هم شعر معماهی گفته است. او شعری دارد درباره برف:

فرو می ریزد از غربالی سُربی رنگ
گَرد می پاشد بر سراسر جنگل

عجب است که من آن را در زمان سروdon شعرم نخوانده بودم. آن را بعدها خواندم و خیلی به وجود آمدم که دیکنسون هم شعری درباره برف سروده است.

– می خواهید یکی از شعرهای معماهی خود را بخوانید؟

سوئن سان: این یکی از آن شعرهای است بنام «به آرامی زیستن»

پیکرم سنگی است گرد
با نقشی از لایه های نرم
سرم ماری کوتاه قد
که آن را می برم به درون
یا می آورم بیرون.

پاهایم از لاک خود بیرون می آید
یا در آن جمع می شود
و چانه ام نیز.

پلک چشم هایم گیره هایی چاپک
پُشتم بام و سرایِ من است
و من پیوسته در خانه ام
با خانه ام به هرجا که می رود حرکت می کنم.

ماشین نویسی نمی دانستم ولی با دو انگشت چیزی را که در دفترچه ام نوشته بودم، ماشین کردم و به شکلی روی کاغذ در آمد که انگار شعر بود. سطراها کوتاه بود و با خودم گفتیم که این شعر است، و بدین ترتیب شعر گفتن را شروع کردم.

– آیا تحت تأثیر شاعر خاصی شعر سرودید؟

سوئن سان: نه در اوایل کار. چیزی که مرا به شاعری وا داشت این بود که هرگز معاشرتی نبودم. کودکی شاد و سرخوش نبودم. برادران و خواهران زیادی داشتم و از همه آنها بزرگتر بودم. فضای خانوادگی ظاهر اجتماعی به نظر می آمد ولی من از خانواده و نگهداری و مواظبت بچه ها گریزان بودم و تنها را ترجیح می دادم. وقتی خودم را کمی تنها احساس کردم ، شروع کردم به خلق چیزهای تا خودم را سرگرم کنم.

– شما که شاعری نوآور و سبک گرانی مستقلید، هیچ کوشیده اید به فرم و سبک های سنتی شعر بگوئید؟

سوئن سان: نه! هرگز چنین کوششی نکرده ام. من فرم شعرم را خودم بوجودمی آورم ولی اینطوری نیست که در شروع شعر بگوییم که در این شعر باید این فرم را خلق کنم ، یا باید این شعر چند سطر یا چنین و چنان قافیه هایی داشته باشد. کار به این صورت در نمی آید. یعنی چیزی از پیش تعیین نمی شود.

– شما دو کتاب شعر به نام های «شعرهای برای حل گردن» و «شعرهای بیشتری برای حل گردن» منتشر کرده اید که حاوی شعرهایی است که بسیاری آنها را «شعر معما» گونه خوانده اند. می توانید در مورد شعر معماگونه توضیحی بدهید؟

سوئن سان: آن دو کتابی که اسم بودید، در واقع، گزیده هایی از دیگر اشعار من است. انتشارات اسکریپت آنها را از کتاب های دیگر من انتخاب و برای جوانان منتشر کرد به این امید که جوانان به این گونه شعرها علاقمند شوند. این شعرها به این شکل پدید می آیند: اگر من چیزی را مشاهده می کنم، به اسم آن فکر نمی کنم یا با برچسبی به آن، شعر را آغاز نمی کنم. فقط به این فکر می کنم که چگونه بر من تأثیر می گذارد. مثلاً به این زیرسیگاری نگاه کنید. من مثل یک نقاش به آن می نگرم. مگر اینکه بخواهم برای کاتالوگ کمپانی سیرزروباک آن را ترسیم کنم یا عکسی از آن بگیرم.

با این حال، چیزی که توجه نقاش را به آن جلب می کند، فرم آن، خصوصیات و مشخصات آن و تأثیری است که بر او می گذارد. آنچنان که چشم هایش آن را می بیند. و اخرين چیزی که نقاش در پای کارش می نویسد این است: «نقاشی یک زیرسیگاری». این نامگذاری هیچ اهمیتی ندارد. من هم به همین شکل چیزها را درک می کنم ولی اسمی بر آن نمی گذارم. بنا بر این از این جهت آن را شعر معماگونه می نامند که اسم چیزی که درباره آن صحبت می شود نه در

خاصی دارد؟

سوئن سان: گاهی فقط می نشینم و ذهن خود را خالی می کنم. همه چیز بیرون می ریزد. هر چیزی را که به فکرم می رسد ماشین می کنم. دو سه صفحه ای ماشین می کنم و بعد همه چیز را می خوانم. چیزی به چیزی که روز پیش اتفاق افتاده، وصل می شود. نوعی واقعیت تحقق می یابد و مرا به یاد چیزی که می خواستم بنویسم، ولی هرگز فرصت پیدا نکردم، می اندازد. و این روند گاهی باعث می شود شعر دیگری بنویسم.

وقتی که می گویند محیط هایی مثل شهر ها، روستا ها، دریا و ... روی شعر شما قائم می گذارد، پس محیط های دیگر هم شعری در شما بر می انگیزد؟

سوئن سان: من سفر امیدم دانم. هر وقت که با هواپیما به مسافرت می روم، شعری در من زاده می شود چون دارم تجربه تازه ای می کنم. چیز تازه ای می بینم. چیزی که معمولاً هیجان آور است. یا چیزی که سال ها پیش اتفاق افتاده است، مثلاً ده سال پیش که به اروپا رفتم، و حالا به سراغم می آید. سفر با کشتی هم مرا دیوانه وار به نوشتن شعر و می دارد. مسافرت انگیزه خوبی برای شعر نوشتن است.

- شما در شعرخوانی ها هم شرکت می کنید. آیا این کار انگیزه ای در شما به وجود می آورد یا شما را از نوشتن باز می دارد؟

سوئن سان: من مرا یاری می دهد و ارضاء می کند. از این جهت مفید است. اما هر کاری که وقفه ای در نوشتن ایجاد می کند - حتی تدریس - مرا به این فکر می اندازد که نمی توانم هم در تدریس و هم در شاعری موفق باشم. آنقدر مجنوب کار شاگردانم می شوم که کار آنها جایگزین کار خودم می شود و این قضیه حساستم را بر می انگیزد.

- می گویند که اصالت مورده توجه شماست نه چیزی را سمشق قراردادن. آیا چنین روشی را به شاگردان خود توصیه می کنید؟

سوئن سان: توصیه من به شاگردانم این است که از هر چیزی که برای آنها مفید و عملی است، پیروی کنند. می کوشم آنها را از تقليد باز دارم چون تقليد و خلاقیت با یكديگر سازگاری ندارند. تصور می کنم می توان به عنوان تمرین از شعری تقليد کرد.

- آیا شعرهایی برای تمرین شاگردان خود تعیین می کنید؟

سوئن سان: ابدأ هنگام تدریس چنین کاری نمی کنم، بلکه تمرین هایی برای آنها تعیین می کنم که حواس، هوشیاری، مشاهده و دقت آنها را بیشتر تقویت کند.

- فکر می کنید امروزه نظم کافی در صناعت شاعران جوان وجود دارد؟ سوئن سان: فکر می کنم شعرهای بسیار بدو زیادی، چیزهایی که در واقع شعر نیست، این روزها متشر می شود. معتقدم که نظم جزئی از ذات هنر است. هنرمند باید بیاموزد که چگونه به خود و اثرش نظم دهد. با این حال، به نظر می آید که هنرمند فقط به آزادی و آسان کاری تمایل دارد تابه ریاضت؛ و می خواهد هرچه به فکرش می رسد را بی هیچ نظمی بیان کند. من اما نمی خواهم انتقاد کنم چون ممکن است چنین استنباط شود که من آنچه را

خانه ام سنگی است نرم در دریاچه شناور می شود یا در خشکی می آرامد. تنم به آرامی زندگی می کند در درون استخوان هایش.

- این لاج پشت نیست؟

سوئن سان: بله، لاج پشت است. بعدها دریافتم که خودم را در این شعر توصیف کرده ام.

- می گویند شعرهای شما از محیط مایه می گیرد. آیا از رؤیا هم در شعر الهام می گیرید؟

سوئن سان: بله. از رؤیا هم در شعرهایم الهام می گیرم. فکرمی کنم رؤیا هم بخشی از محیطی است که در آن زندگی می کنیم. هر چیزی می تواند در رؤیاها بسیار صریح باشد. رؤیاها جنبه ای اسرارآمیز دارند بطوری که نمی توان کاملاً چیزی را که دارد اتفاق می افتد کاملاً درک کرد. اما خیلی با اهمیت اند. ولی نمی دانید چرا. رؤیاها، مانند هنر، از ضمیر نیمه آگاه ما پدید می آیند.

- در مورد قافیه چه احساسی دارد؟

سوئن سان: از قافیه گهگاه استفاده می کنم. معمولاً آن را به عنوان قاعده ای مطلق به کار نمی برم.

- از نقطه گذاری چطور؟

سوئن سان: ابداً از نقطه گذاری استفاده نمی کردم. در شعرهای اولیه ام به جای استفاده از نقطه گذاری قراردادی، فاصله گذاری به کار می بردم. یا سطرها را طوری تنظیم می کردم که خواننده در موارد لازم مکث کند. ولی حالا بکلی از نقطه گذاری استفاده می کنم. به این نتیجه رسیده ام که دلیلی برای ایجاد نقطه گذاری وجود دارد. موارد زیادی هست که با نقطه گذاری روشی می شود. پس دلیلی نیست که آن را حذف کنیم.

- آیا زمان خاصی را هر روز به کار روي شعر اختصاص می دهد یا اینکه این قضیه گاهی اوقات اتفاق می افتد؟

سوئن سان: این قضیه فراز و نشیب های زیادی دارد. گهگاه اتفاق می افتد و بعضی وقت ها خیلی راحت و آسان. با اشتیاقی زیاد در ذهنم فکری نقش می بندد که باید بالا فاصله روى کاغذ اورم. زمانی هم هیچ اتفاقی نمی افتد. این قضیه مرا به یاد شعر «چگونه هرچیزی اتفاق می افتد» می اندازد که درباره روند خلاقیت است: «زمانی که چیزی روی نمی دهد / چیزی روی هم انباسته می شود تا اتفاقی به وجود آورد.» جزر و مد هم همین طور است. وقتی فاصله ای میان موج ها می افتد برای این است که موج بزرگتری به وجود آورد بنا بر این با خود می گوییم که بر اوج موج دست خواهی یافت.

- برای اینکه دوباره ذهن خود را به کار بیندازید، استراتژی

عکسی در آب

در آبگیری در پارک
همه چیز دوگانه به چشم می آید:
ساختمان های آسمان خراش
به آرامی در آب معلق می شوند و می لوند.
دو دوش ها
به لنج های خمیده ای می مانند
که روی ابرهای زیر پای خود، بالا و پائین می جهند.

پوچمی مانند قلاب ماهیگیری
در اعماق آسمان می جنبد.

پل سنگی طاق وار
چشمی است زیر سرپوشی
در آب.

در عدسی اش، سرهای پیچان فرو می روند
بی آنکه کلاه از سرشان بیفتد.
سگ ها قدم زنان،
پشت بر آب، پارس می کنند.
کودکی که برای اردک ها دانه می پاشد،
معلق مانند بادکنکی می خنکی رنگ،
روی آب شناور است.

نوک درخت ها
سرپوشی برای ریشه ها پدید آورده اند
با شکوفه های گیلاس
آن جا که پرنده ها با شکمی پُر
در کاسه بلورین تپه ای می لغزند
و از ته آن، کودکانی که گرد و می جوند
باکفش های کتانی،
دل دل کنان، معلق اند.
قوئی با گردانی تؤامان
عدد ۳ را می کشد

و میان گودی دو برج در حرکت است.
مشتاقانه با زمزمه ای خود را می بوسد.
و آنگاه، همه این صحنه ها بهم می ریزد؛
پنجره های آبی خرد و خراب می شوند،
اندام درخت ها به یکدیگر گره می خورند،
و پل همچون بادبزنی در هم می پیچد.
پنجره های آبی خرد و خراب می شوند،
اندام درخت ها به یکدیگر گره می خورند،
و پل همچون بادبزنی در هم می پیچد.

که امروزه اتفاق می افتد، درگ نمی کنم.

- اما فکر نمی کنید که باید از بعضی اصول حرفه ای پیروی کرد؟

سوئن سان: فکر می کنم هر اثر هنری به نظمی دست می یابد که لازمه آن است. اما فکر نمی کنم باید از آغاز، نظمی به کار تحمیل کرد یا آن را با نظمی از پیش تعیین شده تناسب داد بلکه باید از روند خلاقیت به این نظم دست یافت. نظم تقریباً متراff د با واژه «هنر» و جزئی از ذات آن است. من آن را به هیچ شکل دیگر نمی بینم.

- همیشه چیزی در شعر هست که خواننده آن را در می باید، که بتو او آشکار می شود و آن را از دید خود تفسیر می کند.

سوئن سان: من هم این طور تصور می کنم. خواننده حق دارد که شعر را به شیوه و از دید خود تفسیر کند. اینکه شعر چه مفهومی برایش دارد، مهم است. نباید احساس کند که فقط باید آنچه را که شاعر یا دیگران به او می گویند، بپذیرد.

- شما مقاله ای درباره شباهت های میان دانشمند و هنرمند نوشته اید. اما اینها شباهتی با یکدیگر ندارند.

سوئن سان: آنها در مورد روش هائی که اتخاذ می کنند شباهتی با یکدیگر ندارند ولی من احساس می کنم که دانشمند و هنرمند هر دو در پی یک چیز، یعنی یافتن حقیقت اند تا آن را به صورت واقعی به مردم بشناسانند.

- خوب. دانشمند برو آن است که به نتایج معینی دست باید ولی شاعر ...

فکر می کنید شعر واقعاً نفوذ و تأثیری دارد؟

سوئن سان: نه! تنها چیزی که مردم را تحت تأثیر قرار می دهد،

تبليغات بازارگانی است. مردا و اداره به صحبت درباره این قضیه نکنید...

- رفتار مردها با شما به عنوان یک زن شاعر، تأثیر و تقاضا خاصی داشته

است؟ آیا با دیگر زنان شاعر احساس همبستگی می کنید؟

سوئن سان: شعری دارم به نام «زن» که در اغلب مجموعه های شعر شاعران آمده است. اما من شعری درباره آزادی زنان نسروده ام هرچند خودم را طرفدار حقوق و آزادی زنان می دانم. از اینکه یک زن هستم و یک شاعر، احساس خوشبختی می کنم.

- فکر می کنید که به عنوان یک شاعر و یک زن به شما اجحاف شده

است؟

سوئن سان: خوب، اجحاف بطور کلی وجود دارد و آشکارا روی می دهد. اگر به مجموعه های شعر شاعران نگاه کنید در می باید که تعداد شاعران زن در آنها یک پنجم تعداد شاعران مرد است. اما این را از نظر شخصی نمی گوییم چون شاعران بسیاری هستند که امروزه از این موضوع، مؤثرتر از من، دفاع می کنند و با هر اجحافی در ستیزند. با این حال، جنگ و جدل کاری و سیاست زدگی هرگز با هنر متراff د و همراه نیست. در نبردگاه بودن، هنرمند را از هنر دور و جدا می کند. من شعرم را آبچنان که به سراغم می آید و در ذهنم بارور می شود می سرایم، نه به اقتضای مصلحت های روز و بخارط عقاید و افکار سیاسی!